

انسان‌ها به منزله‌ی وسیله

پرده‌ی اول:

بررسی یک نمونه

تزریق گاماگلوبولین را به عنوان محافظی مؤثر در برابر هپاتیت بررسی کنند. کودکان در مدرسه ثبت نام نمی‌شدند مگر اینکه والدین‌شان به آزمایش‌ها رضایت دهند. شرایط ویلبروک چنان وحشتناک بود که تقریباً تمام کودکان در نخستین سال حضورشان در آن به هپاتیت مبتلا می‌شدند. این تحقیقات تا سال ۱۹۷۰ ادامه داشت.



تقریباً در همان زمان، سلول‌های سرطانی کبد به بیماران بیمارستان بیماری‌های مزمن یهودیان در بروکلین بدون رضایت‌شان تزریق می‌شد. بودجه‌ی این پژوهش حاصل پول مالیات‌پردازان (وزارت بهداشت آمریکا) و نیز بودجه‌ی خصوصی (انجمن سرطان آمریکا) بود.

آنچه در تمام این موارد (و بسیاری موارد دیگر) مشترک است این است که در آن‌ها انسان‌ها فقط وسیله‌ای برای رسیدن به هدف بودند. اطلاعات کافی درباره‌ی «درمانی» که دریافت می‌کردند به آن‌ها داده نمی‌شد و امکان انتخاب برای مشارکت کردن یا نکردن را نداشتند. نکته‌ی اصلی این است که «همواره استفاده از انسان‌ها صرفاً به منزله‌ی وسیله خطا است». مهم نیست چه دانش پزشکی‌ای از این آزمایش‌ها به دست می‌آید؛ چه جان‌هایی را احتمالاً بتوان نجات داد یا این که افراد مورد سوء استفاده چقدر بی‌اهمیت و خوار شمرده شوند یا چه طبقات اجتماعی، ملیت‌ها، نژادها یا مشاغل «پستی» به حساب آیند. هیچ کدام از این‌ها مهم نیست؛ همواره رفتار کردن با اشخاص صرفاً به منزله وسیله غلط است.

در اکتبر ۲۰۱۰، پس از انتشار مقاله‌ای پژوهشی از «سوزان ریوربای»^۲، دولت آمریکا رسماً از دولت و مردم گواتمالا به دلیل آزمایش‌هایی که آمریکا در سال‌های ۱۹۴۶ تا ۱۹۴۸ روی گواتمالایی‌ها انجام داده بود عذرخواهی کرد. وزارت بهداشت آمریکا با استفاده از بودجه‌ی مؤسسه‌ی ملی سلامت (که در نهایت حاصل مالیات شهروندان آمریکایی بود) آزمایش‌های سیفلیس را روی بیماران بیمارستان‌های روانی، سربازان و زندانیان گواتمالایی انجام داده بود.

این افراد را بدون رضایت خودشان به سیفلیس آلوده می‌کردند تا کارآمدی پنسیلین را در مبارزه با بیماری‌های مقاربتی بسنجند. به تن‌فروشان مبتلا به سیفلیس پول می‌دادند تا با زندانیان آمیزش داشته باشند و در برخی موارد هم زندانیان را مستقیماً با تزریق نخاعی به سیفلیس آلوده می‌کردند. مشخص نیست آیا همه‌ی مبتلایان با استفاده از پنسیلین کاملاً درمان شده‌اند یا خیر.



این آزمایش‌ها در همان زمانی انجام می‌شد که آمریکا در حال تعقیب قضایی پزشکان نازی (به عنوان مجرم جنگی به دلیل آزمایش روی زندانیان در طول جنگ جهانی دوم) بود. بیست سال پس از آزمایش‌های گواتمالا، پژوهشگران دیگری در مدرسه‌ی ایالتی ویلبروک در استیتن آیلند نیویورک، کودکان عقب‌افتاده را به هپاتیت مبتلا کردند تا رشد بیماری و نیز کارآمدی

اطلاع یافتن ایشان از بیماری‌شان، تحقیق و بررسی خود را شروع کردند. وقتی در اواخر دهه ۱۹۴۰ پژوهشگران دریافتند سیفلیس را عموماً می‌توان با استفاده از پنسیلین درمان کرد، هیچ کاری برای درمان این داوطلبان انجام ندادند. داوطلبان حتی با وجود اینکه بیماری‌شان به راحتی می‌توانست درمان شود، هرگز از ماهیت بیماری یا درمان احتمالی مطلع نشدند. آزمایش سیفلیس تاسکیگی^۳ تا سال ۱۹۷۲ ادامه داشت.



در این نمونه، چه مشکلی وجود دارد؟ قطعاً با این مسئله مخالف‌ایم که افرادی که می‌توانستند به راحتی و با هزینه‌ی اندک از بیماری منجر به مرگ نجات یابند به حال خود رها شوند تا بمیرند. به عبارت دیگر، ما با درد، رنج و مرگ حاصل از اعمال پژوهشگران مخالف‌ایم، در صورتی که به راحتی قابل جلوگیری بود. دوم، با این واقعیت مخالف‌ایم که این افراد فریب شدند. آن‌ها باید از وضعیت‌شان مطلع می‌شدند. سوم، به آنها گفته نشد واقعا چه می‌گذرد و درباره‌ی مشارکت‌شان در آزمایش حق انتخاب نداشتند. بنابراین، نه تنها فریب، بلکه این واقعیت که فریب باعث تضعیف شرایط انتخاب آگاهانه و معنادار شده است این وضعیت را غیراخلاقی می‌کند.

علاوه بر این، احتمالاً حتی اگر این وضعیت به رنج و مرگ قابل پیشگیری برای مشارکت‌کنندگان منجر نشده بود، باز هم با آن مخالف بودیم. تصور کنید دانشمندان در حال آزمایش کارآمدی یک دارو بودند و پیشاپیش می‌دانستند عوارض جانبی ندارد. بیشتر ما همچنان معتقدیم استفاده از این دارو برای مشاهده‌ی تاثیرهایش بدون آگاهی یا رضایت بیمارانی که به دلیلی دیگر بستری شده‌اند غلط است. شهود ما این‌جا می‌گوید افراد حق دانستن و انتخاب دارند و ما تعهد داریم به این حق احترام بگذاریم، حتی اگر هیچ پیامد مضر مستقیمی از نادیده گرفتن این حق حاصل نشود.

در آمریکا، ملاحظه‌ی برخی مواردی که این‌جا توصیف شد به انتشار گزارش بلمونت^۴ در سال ۱۹۷۹ انجامید که شامل اصول اخلاقی مؤسسه‌ی ملی سلامت و رهنمودهایی برای حفاظت از

استفاده از افراد دیگر تنها به منزله‌ی وسیله به چه معناست؟

در نمونه‌های پیشین، مواردی نسبتاً واضح درباره‌ی استفاده از افراد به منزله‌ی وسیله را بررسی کردیم. اما بسیاری از نمونه‌ها در زندگی تا این اندازه مشخص نیستند و برای تصمیم‌گیری در موارد دشوارتر، باید برداشتی روشن‌تر از این مسئله داشته باشیم که استفاده از افراد به منزله‌ی وسیله‌ی صرف به چه معناست و بفهمیم مشکل این کار چیست.

بگذارید پیش از بررسی موارد دشوارتر، با همان مثال‌های پیشین آغاز کنیم.

چرا می‌گوییم در این مثال‌ها از افراد تنها به منزله‌ی وسیله استفاده شده است؟ چند پاسخ به وجود دارد: نخست، کسانی که آزمایش شده‌اند درباره‌ی آنچه رخ داده است فریب خورده‌اند. فریب همواره می‌تواند هشدار یا نشانه‌ای مبنی بر رفتار با افراد تنها به منزله‌ی وسیله باشد. دوم، آزمایش‌کنندگان عموماً از رنج دیگران سود برده‌اند (یا امید سود داشته‌اند). این سود ممکن است مالی باشد اما خود پیشرفت دانش هم سود به شمار می‌آید. سوم، این آزمایش‌ها باعث شده‌اند مشارکت‌کنندگان نتوانند فرصت انتخاب آگاهانه داشته باشند. آن‌ها اختیار نداشته‌اند به آزمایش‌ها «نه» بگویند. چهارم، ما شاید به این دلیل با این کارها مخالفیم که این وضعیت شامل تخطی از تعهدات ویژه‌ای است که پزشکان و افراد دارای شغل مشابه دارند؛ این وضعیت متضمن خیانت به اعتماد است. کسانی که قاعدتاً مورد اعتماد بودند به این اعتماد خیانت کرده‌اند و این عاملی دیگر است که به خطا بودن اعمال آن‌ها می‌افزاید. بالاخره این که می‌توانیم بگوییم بازماندگان این آزمایش‌ها آسیب دیده‌اند و در نهایت که متوجه آن‌چه بر سر آن‌ها آمده بود شدند، با فهمیدن این‌که چگونه با آن‌ها رفتار شده، احساسات‌شان جریحه‌دار شده است.

آزمایش‌های سیفلیس

حال بگذارید آزمایش‌هایی را بررسی کنیم که به نماد این نوع سوءاستفاده در آمریکا تبدیل شده‌اند. در دهه‌ی ۱۹۳۰، برخی پزشکان و مقام‌های دولتی آمریکا تصمیم گرفتند درباره‌ی تاثیرات درازمدت سیفلیس روی مردان تحقیق کنند. وزارت بهداشت ششصد داوطلب را برای تحقیق ثبت نام کرد. [پس از انجام آزمایش‌هایی مشخص شد که] دو سوم این افراد سیفلیس دارند، اما پژوهشگران به آن‌ها نگفتند که بیماری دارند و بدون

که سال‌ها به شرکتی خدمت کرده‌اند، و حتی گاهی این خدمت با ایثار و از خودگذشتگی همراه بوده است، اما دیگر نمی‌توانند پابه‌پای تغییرات پیش بروند و در برخی موارد، شاید حتی فرصت این کار به آن‌ها داده نشود. این وضعیت باز هم مسئله‌ی استفاده از افراد به منزله‌ی وسیله را پیش می‌آورد. از شرکت‌هایی که چنین کارکنانی را اخراج می‌کنند اغلب به دلیل استفاده از کارکنان هنگام نیاز و اخراج آن‌ها پس از رفع نیاز انتقاد می‌شود. اگرچه چنین رویکردی نسبت به ابزار مناسب است (استفاده از آن‌ها و سپس دور ریختن آن‌ها)، برای رفتار با افراد پسندیده نیست.

در این وضعیت دقیقاً چه مشکلی وجود دارد؟ این وضعیت شاید شامل فریب نباشد، اما به نظر می‌رسد شامل تغییر در پیام است. کارکنان ممکن است بر اساس رهنمودهایی استخدام شده باشند و فرض بر آن باشد که آن رهنمودها همیشه صادق خواهند بود، اما احتمالاً با مدیریت جدید، این رهنمودها اساساً تغییر کرده‌اند. قطعاً یکی از مسائل اخلاقی در این‌جا آن است که اعمال تغییرات تا چه اندازه موجه است و آیا کارفرمایانی که این تغییرات را اعمال می‌کنند متعهدند به کارکنان فرصت مناسب بدهند تا خود را با استانداردهای جدید سازگار کنند یا خیر. شَم اخلاقی ما، چه معتبر باشد چه نباشد، آن است که کارفرمایان به کارکنان مدیون‌اند، به ویژه کارکنانی که در گذشته به قراردادهای و تعهدات‌شان پایبند بوده‌اند.

آزمودنی‌های انسانی پژوهش‌ها بود. این گزارش، نقطه‌ی عطفی در اخلاق زیستی آمریکا بود.

اما اگر فکر می‌کنید آزمایش سیفلیس تاسکیگی و آزمایش‌های دیگر مربوط به گذشته‌ی دور هستند، جالب است بدانید متأسفانه چنین مواردی امروز هم چنان اتفاق می‌افتد. پژوهشگران پزشکی برای مطالعه‌ی چگونگی رشد ویروس ایدز، روند آن را در بیمارانِ روستاهای دورافتاده‌ی اوگاندا بررسی کردند، اما برای مطلع کردن همسر بیماران [از بیماری و شیوه‌های سرایت و پیشگیری از آن] در گروه‌های آزمایشی کاری نکردند. این پژوهشگران چند صد نفر مبتلا به ویروس ایدز را بررسی کردند، اما برای درمان آن‌ها تلاشی نکردند و حتی دیگر بیماری‌های آمیزشی آن‌ها را (که درمان آن‌ها اغلب آسان و کم‌هزینه است) نیز درمان نکردند. باز هم این جاپرسش‌های مهمی درباره‌ی رفتار با انسان‌ها به منزله‌ی هدفِ فی‌نفسه و نه فقط به منزله‌ی وسیله‌ای برای رسیدن به هدف پیش می‌آید.

اخراج کارکنان با سابقه

نمونه‌ای دیگر را در مورد اشتغال در نظر بگیرید. در دهه‌های اخیر در بسیاری از بخش‌های نیروی کار آمریکا، به ویژه با توجه به ظهور رایانه‌ها و دیگر تجهیزات پیچیده در محل کار، تغییرهایی شگرف اتفاق افتاده است. در بسیاری موارد، کارکنان با سابقه‌ای را می‌بینیم

مناجات دهقان با گاو

(یک آواز دهقانی در مصر باستان، ۱۴۰۰ سال پیش از میلاد مسیح)

«ای گاوِ بزرگ! خیش کشِ ملکوتی!

آرام باش، مستقیم شخم بزن!

جان من! شیارها را در هم مریز!

تو پیش می‌روی، ای ره‌یاب، هوی!

ما خم شده‌ایم تا علوفه‌ات را خرد کنیم. اکنون آرام باش، و علف‌ات را بخور، ای نان‌آورِ گرانقدر!

و به هنگام خوردن، در اندیشه‌ی کار و شیارها مباش؛ بخور!

برای ساختنِ اَغْلُات، ای نگهبانِ خانواده، عَرَق‌ریزان، آلوآرها را بر دوش می‌کشیم

ما در مکانی مرطوب می‌خوابیم و تو در جایی خشک.

دیروز، سرفه می‌کردی، ای پیشگام محبوب!

ما از خود بی‌خود شدیم

نکند که می‌خواهی

پیش از بذرافشانی سَقَط شوی، ای سگ ملعون!»

برتولت برشت ۵

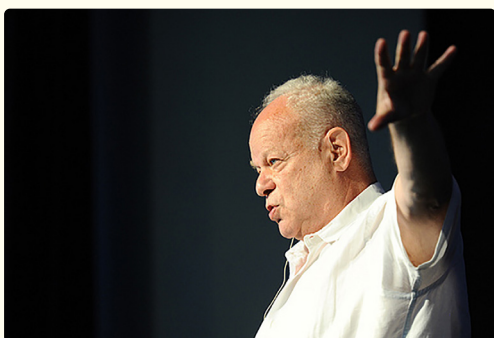
پرده‌ی دوم :

راز بقا^۶

شبکه‌ی دیگر می‌پرید. آزمایش‌کننده‌ها وقتی گزارش این آزمایش را نوشتند، سگ‌ها را این طور توصیف کردند: «آنها فریاد انتظارآمیز کوتاهی می‌کشیدند که پس از فرود آمدن روی شبکه‌ی الکتریکی به زوزه‌ی بلندی بدل می‌شد.» نتیجه‌ی نهایی یکسان بود. سگ، خسته و بی‌رمق و ناله‌کنان و در میان ادرار و مدفوع خود، روی کف اتاقک دراز می‌کشید. پس از ده دوازده روز از این نوع آزمایش، سگ دست از مقاومت در برابر شوک می‌کشید. سالومون، کمین و واین اگر این آزمایش را مخفیانه در خانه‌های خودشان انجام می‌دادند، تحت تعقیب قرار می‌گرفتند و جریمه می‌شدند و احتمالا برای دوره‌ای پنج تا ده سال از نگهداری حیوان خانگی منع و حتی زندانی می‌شدند. اما چون کارشان را در آزمایشگاه دانشگاه هاروارد انجام دادند، با موفقیت در تحقیقی دانشگاهی، پاداش هم گرفتند: سبک زندگی بی‌دردسر، حقوق و مزایای سخاوتمندانه، ستایش دانشجویان‌شان و حسادت همکاران‌شان. در واقع شکنجه‌ی سگ‌ها، چرخ دوره‌ی کاری این محققین را چرخاند و همچنین سلسله‌ای از مقلدان را پروراند: این نوع آزمایش‌ها تا بیش از سه دهه ادامه پیدا کرد. مشهورترین مقلد آن‌ها، «مارتین سلیگمن»، رئیس انجمن روانشناسی آمریکاست. او دیگر از این جور کارها نمی‌کند. حالا «شاد و خوشبخت بودن» مهم‌ترین مشغله‌ی اوست. البته سگ‌ها در آزمایش‌هایی که آن‌ها را خوشبخت کند، نقشی ندارند. فقط در آزمایش‌های کثیف است که مجازند باشند.

اگر بخواهید شرارت انسان را خالص خالص، ماهرانه و بی‌هیچ قیدوبندی ببینید، آن را در «شاتل باکس» پیدا می‌کنید. این دستگاه، وسیله‌ای برای شکنجه است که «آر. سالومون»، «ال. کمین» و «ال. واین»، روانشناسان دانشگاه هاروارد، اختراع کرده‌اند. این جعبه‌ی فلزی شامل دو اتاقک است که دیواره‌ی حائل آنها را از هم جدا کرده است. کف هر اتاقک یک شبکه‌ی متصل به برق است. سالومون و همکارانش سگی را در یک اتاقک می‌گذاشتند و سپس به پاهای او شوک الکتریکی شدید می‌دادند. سگ هم به طور غریزی به اتاقک دوم می‌پرید. اما آن‌جا نیز به او شوک می‌دادند. آنها این کار را بارها و بارها تکرار می‌کردند؛ چند صد بار در یک آزمایش عادی. هر بار، پریدن برای سگ دشوار و دشوارتر می‌شد، چون آزمایش‌کننده‌ها حائل را به تدریج بالا و بالاتر می‌بردند. تا جایی که سگ دیگر نمی‌توانست بپرد و روی شبکه‌ی الکتریکی زیر پای خود می‌افتاد؛ با حالی درب‌وداغان و نفس‌نفس‌زنان، با عضلات منقبض، و ناله‌کنان. در برخی از این آزمایش‌ها، آزمایش‌کننده‌ها کف هر دو اتاقک را به برق وصل می‌کردند. مهم نبود سگ به کجا می‌پرید. در هر حال، به او شوک وارد می‌شد. با این همه، چون درد ناشی از شوک شدید بود، سگ سعی می‌کرد فرار کند، با اینکه فایده‌ای نداشت. و به این ترتیب، سگ از یک شبکه‌ی الکتریکی به





مارتین سلیگمن، بنیان‌گذار روانشناسی مثبت‌گرا

چرا این شکنجه مجاز شمرده شد؟ چه نتیجه‌ی ارزشمندی قرار بود از آن بیرون بیاید؟
 آن‌ها فکر می‌کردند که آزمایش‌ها، مدل «درماندگی آموخته‌شده»ی افسردگی [در انسان‌ها] را اثبات می‌کند. عاقبت، پس از سی سال شکنجه و کشتن الکتریکی سگ‌ها و انواع و اقسام حیوانات دیگر، به این نتیجه رسیدند که این مدل واقعاً تاب تحمل بررسی‌های دقیق علمی را ندارد.

پرده‌ی آخر:

پرسش‌هایی برای تأمل بیشتر

انسانی باشند! برای روشن‌تر شدن قضیه، سعی کنید به کمک ارزش‌های انسانی و اخلاقی خودتان و نیز بعضی از ملاک‌های مطرح‌شده در متن، روشن کنید در هر یک از موارد زیر، چه جور نگاه و نیت و چه جور عملکردی در تعارض با (یا نفی‌کننده‌ی) کرامت انسانی افراد (هر یک از طرفین رابطه) است؟ و چه نگاه و چه عملکردی، کرامت و ارزش انسانی افراد را مورد توجه قرار می‌دهد و تأیید می‌کند؟

آدمیزاد هست و نیازهایش؛ و هر یک از ما بسیاری از نیازهایمان را در ارتباط و در تعامل با دیگران برآورده می‌کنیم: نیاز به خوردن، امنیت، آرامش، انس و الفت، عشق ورزیدن، آموختن، مفید بودن، خلاقیت، عدالت و غیره.
 بنابراین، به یک معنا، ما از دیگران همچون وسیله‌ای برای برآوردن نیازهایمان بهره می‌بریم. اما در چنین رابطه‌هایی چه چیزها که می‌توانند غیرمحترمانه، تحقیرآمیز و خلاف کرامت

- دوستی
- ارتباط جنسی
- بهره‌وری‌های فرزندان از مادر و از پدرشان در سنین مختلف و در شرایط گوناگون
- بهره‌وری از یک معلم
- به کارگماشتن یک شخص یا افرادی و پرداختن پول به آن‌ها
- فرزندآوری
- برنامه‌ریزی برای آموزش و تربیت کودکان و نوجوانان
- درخواست کمک یا پذیرفتن کمک از کسی
- تبلیغات تجاری
- تبلیغات انتخاباتی
- استفاده از تاکسی

(۱) مطالب این بخش برگرفته است از کتاب «اخلاق؛ رویکردی کثرت‌گرایانه به نظریه اخلاق»، نوشته‌ی لارنس هینمن، (سرپرست) ترجمه میثم غلامی، نشر کرگدن، ۱۳۹۸، صفحات ۳۶۸ تا ۳۷۵ (با اندک تصرف و تلخیص).

(۲) Susan M. Reverby

(۳) Tuskegee Syphilis Experiment

(۴) Belmont Report

(۵) به نقل از کتاب «من، پرتولت برشت»، ترجمه بهروز مشیری، انتشارات امیرکبیر.

(۶) مطالب این بخش برگرفته است از کتاب «فلسوف و گرگ (درس‌هایی از حیات وحش درباره‌ی عشق، مرگ و خوشبختی)»، نوشته‌ی مارک رولندز، ترجمه شهاب‌الدین عباسی، نشر خزه.